

# گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین زم

## درباره<sup>۵</sup>

### بحران و نظارت در سینما

نکته دوم که مانع از طرح مسئله بحران بود، عرضه دلار با نرخ ثابت هفتاد ریال بود.

- یعنی وجود سوبسید سینمایی!

\* بله. سینمای ایران سهمیه ای دلاری داشت که حتی در جریان جنگ هم به دلیل علاقه و عنایت نظام جمهوری اسلامی به سینما، این سهمیه دلاری با قیمت هفتاد ریال تأمین می شد. بنیاد سینمایی فارابی نیز اقلام و لوازم مورد نیاز سینما را با این دلار وارد می کرد و با نرخ ۳۰۰ - ۴۰۰ ریال در اختیار فیلمسازان و تهیه کنندگان می گذاشت. و از محل این درآمد و برخی بودجه ها و وامهای دولتی به فیلمهای خاص هم کمک می کرد. این دو عامل نمی گذاشت که بحث اقتصادی و بحران سینما آشکارا مطرح شود و اگر فیلمسازی دچار مشکل می شد و ضرر می کرد و نمی توانست وام دریافتی را بپردازد، بنیاد به او کمک می کرد. همین سیاست ها و کمک ها باعث شد که چهره واقعی سینمای ایران در طول دهه ۶۰ پنهان بماند. سرانجام با از بین رفتن این دو عامل، یعنی ثبات مدیریت و دلار ارزان طی چهار - پنج سال گذشته بحران سینما شکل واقعی و جدی خود را نشان داد که البته مدیریت های غیرتخصصی و متزلزل دهه هفتاد و شرایط تعدیل اقتصادی هم تاکنون اجازه تحول اساسی را به مدیریت سینما نداده است.

افزایش قیمت دلار و در واقع تعدیل اقتصادی که در همه بخش ها به وجود آمد و سینما را هم تحت تأثیر خود قرار داد و سینمای دلار ۷۰ ریالی را به سینمای دلار ۳۰۰۰ ریال بدل کرد نیز گرچه سیاستگذاران سعی کردند با استفاده از روش های تازه برای کمک به تولید، از شدت ضربه این ۴۳ برابر شدن قیمت ها بکاهند اما توفیق چندانی نیافتند و آثار سوء این رخداد در تولیدات سینمایی کشور همچنان باقی ماند. وجود این دو عامل منشاء پیدایش و طرح بحث بحران در سینما شد. هرچند در چهار سال اخیر بحث اقتصادی سینما بیشتر مطرح بوده اما در واقع این تمام بحران نیست و در واقع سینمای ما، قبل از مشکل اقتصادی اش، دچار بحران

این گفتگو مدتی پیش توسط آقایان دکتر امید روحانی و فریدون جیرانی در باب بحران و نظارت در سینما انجام گرفت، هرچند که دامنه ناگفته ها در این باب همچنان گشوده است ولیکن آنچه در این مصاحبه ایراد شده است می تواند برای سینمای ایران جنبه کاربردی داشته و راهگشا باشد. با سپاس از برادرانی که این گفتگو را انجام داده اند.



- یکی از مسائل همیشگی و مورد بحث در مطبوعات سینمایی ایران، مسئله بحران در این سینماست. در آغاز هر سال، وقتی حتی چند فیلم منتخب جشنواره فروش های چندانی ندارند؛ صحبت بحران دوباره پیش کشیده می شود. اما امسال قضیه کمی فرق می کند. تلاطم جوامع فرهنگی و بی ثباتی سیاستگذارها و سیاست ها دقیقاً اشاره به وجود نوعی بحران واقعی دارد. به نظر شما آیا سینمای ایرانی واقعاً با بحرانی جدی و مهم روبروست؟ اگر هست، این بحران چه وجوهی دارد؟

\* همینطور که شما اشاره کردید بحران در سینمای ایران مسئله تازه ای نیست سینما در ایران همراه با دو بحران اقتصادی و فرهنگی متولد شده است و به نظر بنده این بحران به سینمای بعد از انقلاب هم کشیده می شود ولی در دهه ۶۰ دو چیز مانع از این شد که به سینمای ایران، بحرانی نگاه شود. نکته اول ثبات مدیریت در سینما و سازمانهای سینمایی بود، که با وجود تغییر و تحولاتی که در تمامی سطوح اداری مملکت در خلال این مدت رخ داد، سینمای ایران تقریباً ۱۰ سال تمام از ثبات مدیریت برخوردار بود و این ثبات مدیریت با همه نقاط قوت و ضعفش اساساً مجالی نمی داد که به بحث «بحران در سینمای ایران» دامن زده شود و در واقع این مدیریت، طرح بحث بحران در سینما را برای خود آفت و ضعف مدیریتی تلقی می کرد و لذا مایل به طرح این بحث نبود.



۳۳۳

ایدئولوژیک شوروی در دوره استالین و سینمای دوره هیتلری را تکرار کرده ایم. به نظر من یک سینمای متکی بر تفکر، اساساً باید از القای مستقیم فکر بپرهیزد. باید به تماشاگر اجازه داد که مفاهیم پنهان در اثر را کشف کند. نباید در فیلم مفهوم تحمیلی وجود داشته باشد و باید بیننده خودش براساس داده‌های موجود در متن، نتیجه‌گیری کند. این حالت در واقع دعوت تماشاگر به مشارکت در درک معنی است. یک فیلمنامه خوب نباید معنی را به ذهن تماشاگر تزریق کند، بلکه کفایت شرایط مناسب برای اندیشیدن را در وی بوجود آورد. در این صورت به مرور نسلی از مخاطبین فهمیده و جستجوگر در عرصه سینما رشد می‌کند که حاضر نیست هر تصویری را به عنوان فیلم یا سرگرمی صرف قبول کند. شما به سینمای هالیوود نگاه کنید. کوشش این سینما این است که مخاطبش را در حد یک مصرف‌کننده صرف باقی نگهدارد تا دربارهٔ بنحلهای این سینما دچار تردید نشود. یکی از وظایف فیلمنامه نویسنده مردمی و آگاه این است که مخاطب را نه بعنوان موجودی «متفعل» که چون «شعوری خلاق» در نظر بگیرد که صرفاً ظاهر فیلم را نمی‌بیند بلکه با آن به لحاظ ذهنی درگیر می‌شود. با این اوصاف شاید اغراق نباشد اگر از کمبود یک «شورای عالی فیلمنامه» در سطح کشور سخن بگوئیم. شورایی که متشکل از صاحب‌نظران و فیلمنامه‌نویسان خوب این مملکت باشد و این مباحث را بعنوان رهیافت‌هایی کاربردی در دستور کار خود قرار دهد. اگر به سرگذشت فیلمنامه‌نویسی کشور در پانزده سال گذشته نگاه کنید نویسندگان منفردی را می‌بینید که بیشتر در پی دریافت سفارش فیلمنامه بوده‌اند تا تألیف آن. زیرا وضعیت موجود بگونه‌ای بوده است که کارهای سفارشی بر کارهای خودجوش و خلاق ارجح بوده. اما در شیوه کارگاهی می‌توان از دل تجربه‌های خلاق نویسندگان در موضوعهای مختلف، طیفی از سوژه‌ها را تشخیص داد که امکان انتخاب را در حیطه تولید بیشتر می‌کند. من معتقدم که یک سینمای خلاق می‌تواند در حوزه‌های متنوعی از مضامین رشد کند. تک بعدی کردن سینما و محدود کردن آن به سوژه‌های خاص، نه تنها مخاطبین بالقوه زیادی را از دست می‌دهد بلکه «کلیشه‌نویسی» را نیز در میان نویسندگان فیلمنامه رواج می‌دهد. در حال حاضر حداقل از ۱۰ گونه فیلم در سینمای جهان می‌توان نام برد که طرح آن در کشور اسلامی ما ممنوعیتی ندارد مانند سینمای تاریخی، سینمای اجتماعی، سینمای سیاسی، پلیسی، کمدی، ملودرام خانوادگی، فانتزی،.... در واقع

فرهنگی است. بعنوان مثال با وجود گذشت بیش از یک دهه از پیروزی انقلاب، هنوز موضوع‌های قابل طرح در این سینما مشخص نشده و ما هنوز نمی‌دانیم چه مسائلی را می‌توانیم در قالب تصاویر سینمایی بیان کنیم. ما در بخش فرهنگی سینما هنوز مشکل فیلمنامه و فیلمنامه‌نویسی را حل نکرده ایم. می‌بینید که اساساً، عنصر فیلمنامه در سینمای ایران تبدیل به یک شوخی بزرگ شده و همانقدر که مهر پای فیلمنامه مهم شده، متن و قصه بی ارزش است. فیلمنامه‌های تصویب شده را می‌خرند و فقط با حفظ نام آن، فیلمی به کلی متفاوت از متن اصلی می‌سازند! می‌بینید که در بخش فیلمنامه، فکر و اندیشه و محتوا چندان هم مطرح نیست و فیلمنامه‌نویسان ما نیز کار خود را جدی نمی‌گیرند و اصلاً فکر نمی‌کنند که باید بطور جدی و مستمر مطالعه کنند و بنویسند و خودشان را در معرض نقد بگذارند. الان در دنیا شیوه کارگاهی و کار جمعی بعنوان یک «روش حرفه‌ای» در تولید فیلمنامه پذیرفته شده و نظام حاکم بر اقتصاد کلان سینما، اجازه سرمایه‌گذاری روی یک مغز منفرد را نمی‌دهد. به همین دلیل عملاً برای نوشتن فیلمنامه بعنوان یک پروژه گروهی از افراد نخبه‌ای که هریک واجد تخصصی ویژه در حرفه خودشان هستند، استفاده می‌شود. یک نفر ایده محوری را می‌دهد، دیگری طرح اولیه را پایه‌ریزی می‌کند و سومی چارچوب قصه را می‌سازد، دیگری دیالوگ‌ها را می‌نویسد و به همین ترتیب گروه‌هایی را می‌توان یافت که این اسکلت اولیه را به مرور فریب می‌کنند. کار بعضی هم این است که به فیلمنامه شوک بدهند، اینها کسانی هستند که روانشناسی مخاطب را خوب می‌دانند و در واقع بر فرهنگ عامه مسلط‌اند. امروز فیلمنامه‌نویسان ما با توجه به جریان‌ات فرهنگی روز باید حساسیت‌ها و نیازهای اجتماعی مردم را شناسایی و روانشناسی کنند. در این مسیر باید توجه کنند که به موضوعهای تخدیری نرسند چون این راه به ترکستان فیلمفارسی ختم می‌شود. باید جماعت سینماگر را از آن نوع تخدیر هالیوودی که حتی اجازه تفکر را به بیننده نمی‌دهد، دور کنیم. باید به مردم بیاموزیم آنچه را می‌بینند به داوری بنشینند.

ما باید گنجایش این ظرف (فیلمنامه) برای پذیرش ایده‌های انسانی و معنوی را مشخص کنیم و روشن سازیم که مخاطب سینما تا چه اندازه پذیرای دریافت این ایده‌هاست یعنی اگر قرار باشد فیلم را تبدیل به یک خطابه شعاری در باب تبلیغ دینی و یا سیاسی بکنیم، در حقیقت تجربه‌ناکام کلیسا در قرون وسطی و سینمای

○ آن نوع ممیزی که در اصل تجسسی در افکار صاحب اثر است، هیچ وقت در اسلام مجاز نبوده و نیست.

○ متأسفانه ممیزی در سینمای امروز ایران به اظهاراتی مضحکه آمیز خلاصه شده که برای اصلاح این وضع حتماً باید چاره ای اساسی اندیشید.

مشخص و تعیین تکلیف باعث تأسف! چرا که اینکار حساس به دست تعدادی ضابطه افتاده که سلیقه های شخصی خود را نیز دخیل می دارند. به هر حال باید دقیقاً مشخص و معین کرد که وارد چه حیطه هایی می توان شد و وارد چه زمینه هایی نباید شد. اما سؤال اصلی این است که به نظر حضرتعالی مشکل اصلی خود ممیزی و وجود آن است یا فقدان مدیریت و برنامه ریزی و اصول صحیح ممیزی؟

\* اشاره من اساساً به نگاه تصویری در سینماست. بیایید کمی قد و سطح بحث را بالاتر بکشیم و در مورد قابلیت های محتوایی اثر هنری بحث کنیم. موضوع هایی هست که می شود درباره اش قصه کوتاه یا بلند یا رمان نوشت، یعنی پرداختن به آنها در قالب رمان و قصه پسندیده و شدنی است. موضوع هایی هم هست که متناسب با نگاه تصویری نقاشی و قابل تصویر بر بوم نقاشی است. حال سؤال اینست که کدام موضوع ها را باید در سینما طرح کرد؟ یعنی از نظر فرهنگی ما مشخص نکرده ایم چه چیزهایی قابلیت طرح در سینما را دارند. سینما فصول مشترکی با بقیه هنرها دارد و نیز وجوه افتراقی با همان هنرها. پس باید ابتدا دریافت که سینما اصلاً باید برای طرح چه موضوعاتی بکار گرفته شود. این درست نیست که بگوییم هر رمانی قابلیت فیلم شدن دارد. اشتباه نکنید، مقصود من قابلیت ذاتی نیست، چرا که از نظر قابلیت ذاتی هر چیزی - دقیقاً هر چیزی - را می شود در سینما مطرح کرد اما ظرف بیانی و تصویری سینما باید مخاطب هم داشته باشد و باید طوری باشد که بتواند بقیه رشته های هنری را هم برای بیان این مظلوف به خدمت سینما درآورد. پس باید مشخص شود که برای طرح چه مسائل و چه مظلوف هایی از ظرف و قالب سینما - با توجه به فرهنگ مخاطبان و ویژگیهای تماشاگران و دیگر مسائل فرهنگی جامعه - می توان استفاده کرد. مسئله دوم همان است که شما مطرح کردید، یعنی نه دستگاه ممیزی و میزان می دانند چه چیزی خوب و چه چیزی بد است و نه فیلمساز و نویسنده و کارگردان این محدوده را می شناسد. ممیزی باید وسعت عمل فیلمساز را مشخص کند. در بسیاری از کشورهای صاحب سینما، حدود و ثغور ممیزی کاملاً مشخص است. مثلاً در کشور سوئد وجود عنصر خشونت در فیلمها و کارتونهای کودکان مضر تشخیص داده شده و ممنوع است. در امریکای دوران حاکمیت کاتولیکها بر سینمای هالیوود از این معرکه سکس و خشونت که امروز بیداد می کند، خبری نبود. زیرا اداره ممیزی وقت می دانست که ورود به چه عرصه هایی اساساً غلط

گستره مضامین، بسیار وسیع است حتی سینمای جنگ می تواند از این گونه ها تأثیر مستقیم بگیرد و جذابتر شود. پس آنچه باید مدنظر قرار گیرد ایجاد فضایی برای تجربه کردن در سطوح مختلف است. می دانید که الان موجی در دنیا راه افتاده تحت عنوان اقتباس از آثار ادبی برای سینما که بسیار هم موفق بوده. امتیاز این حرکت در جلب مخاطب عمومی به سوی حوزه های فرهنگی نهفته در ادبیات است. برای مثال یک جوان هفده ساله ممکن است هرگز به دنبال خواندن سرگذشت یک شاعر کهن یا فیلسوف عالیقدر نرود اما فیلمی که براساس زندگی و یا آثار آنها ساخته می شود یک موج فرهنگی جدید در بین قشر جوان ایجاد می کند. کمتر جوانی است که کتاب «اسفار ملاصدرا» را خوانده باشد اما کافیست فیلمی درباره وی یا اسفار ساخته شود در این صورت ملاصدرا و فلسفه اش در کانون تفکر قشر سینمارو قرار می گیرد. غربیها از این شیوه به خوبی استفاده می کنند تا موارث فرهنگی خود را زنده نگه دارند. همینکه حس می کنند جوانان به سوی موسیقی بی محتوا گرایش پیدا کرده اند زندگی مونتسارت و چایکوفسکی و بتهوون را فیلم می کنند و به همین شکل به محض اینکه میزان تیراژ کتاب در بعضی از حوزه ها مثلاً رمان یا فلسفه پائین می آید ناگهان با یک فیلم جدید روبرو می شوید که براساس یک رمان معروف یا زندگی یکی از اندیشمندان ساخته شده است. حالا شما ملاحظه کنید در جهان اسلام از بین این همه مشاهیر اعم از شاعر و فیلسوف و دانشمند و عارف چند تایشان در حوزه سینما مطرح شده اند! سیاستگذاران امروز سینما باید در این زمینه فکری جدی بکنند. همیشه هراس از مخدوش شدن چهره این مشاهیر در سینما مطرح بوده و همین خوف باعث دوری حوزه های فکری از تولید اینگونه فیلمها شده است. و متأسفانه در مواردی هم که تلویزیون سراغ این شخصیتها رفته در بدترین و ضعیف ترین شکل تصویری و دراماتیک به آنها پرداخته است.

- چنین استنباط می کنم که موضوع اساسی دیگر مسئله ممیزی است. یکی از مشکلات عمده اینست که به رغم وجود ممیزی، به دلیل وجود نوعی حرفت اجتماعی، هیچکس حاضر نیست ممیزی و مشکلاتش را به گردن بگیرد. یعنی با وجود کم رنگ بودن ممیزی دولتی در ایران، نه وزارت ارشاد و نه سیاست گذاران سینما هرگز این باید و نبایدها را دسته بندی نکرده اند. انگار نوعی حالت شرمساری از این مسئله (ممیزی) وجود دارد که البته هم جذاب و خوشایند است و هم به دلیل عدم پذیرش و فقدان درجه بندی



نشاسند، سبکهای گوناگون موجود در این حوزه را شناسند و از رهنمودهای کاربردی به فیلمنامه نویس عاجز باشند نتیجه اش تزییق سلیقه های شخصی خودشان به اثر خواهد شد که مثل یک وصله ناجور در پیشانی فیلم جلوه می کند. تفاوت هیئت ممیزی یا بررسی فیلمنامه با «هیئت بازبینی فیلم» اینست که آنها در شکل گیری نطفه فیلم شریک می شوند یعنی می توانند با راهنمایی سنجیده خود، یک فیلمنامه متوسط را تبدیل به یک اثر خوب و قابل قبول کنند بی شک نظرات هیئت بررسی درباره شخصیت پردازی، فضا سازی، دیالوگها، نقاط اوج و فرود و نظایر آن تاثیر بسزایی بر فیلمنامه خواهد داشت که غیر قابل انکار است. بنابراین باید مجرب ترین افراد این حرفه را بسیج کرد تا در چنین هیئتی حضور یابند. باز هم از قول چند فیلمنامه نویس نقل می کنم که می گفتند یکی از اعضای این شوراها در پاسخ به نویسندگان همیشه این جمله را تکرار می کرد که اگر قصه خوب می خواهید و ساختار درست، بروید سراغ «پیرمرد و دریای» ارنست همینگوی. اما هیچوقت قادر نبود شرح بدهد که چرا ساختار این قصه خوب است! و فقط می گفت چون بیشتر از یک پیرمرد و یک نهنگ در آن وجود ندارد!! متأسفانه ممیزی در سینمای ایران امروز به همین اظهارات مضحکه آمیز خلاصه شده و برای اصلاح این وضع حتماً باید چاره ای اساسی اندیشید: یکی از راهها، حذف فیزیکی این طایفه سرگردان است و انتقال وظائف آنها به اهالی عاقل، سالم و اندیشمند خود سینما که البته این حالت ایده آل است. مثل جامعه ای که در آن احتیاجی به پلیس یا مأمور مالیاتی نباشد و مردم خود ناظر بر اعمال خودشان باشند اما در اصل ممیزی مطلوب می تواند بدون آنکه به بدنه سینما آسیبی برساند نقش مفید خود را نیز در شکوفایی آن ایفا کند. بسیار دیده شده که مخاطبان، به رغم پولی که پرداخته اند، از نیمه، فیلم را رها کرده و رفته اند. و بعضاً هم حرص خودشان را سر صندلی صاحب سینما خالی می کنند و لطمه اقتصادی می زنند. علت این کار اینست که موضوع مطرح

است و در چه مسیرهایی باید با احتیاط وارد شد. شما ببینید بهترین فیلمهای امریکایی مثل همشهری کمین، خوشه های خشم و زنده باد زاپاتا و... در همان دوره ساخته شده است. بدون شک آن هیئت ممیزی که آن وقت سر کار بوده درک نسبتاً معقولی از سینما داشته، یعنی می دانسته که چه چیز را می بیند و نسبت به این مقوله اظهار نظر کارشناسی می کرده و به همین دلیل شما خوشه های خشم را که ببینید اصلاً جای پای سانسور به معنای مصطلح آن را احساس نمی کنید. ممیزی مطلوب در واقع یک نگاه تخصصی و معقول به اثر هنری است که لزوماً به معنای قیچی کردن و در آوردن فلان صحنه از فیلم نیست. حتماً شنیده اید که اداره سانسور سینمایی شوروی به هنگام دیدن فیلم «سولاریس» تارکوفسکی حدود ۳۰ مورد سانسوری لیست کرد و تحویل او داد که اکثرش مربوط به تفسیر آقایان از جهان بینی تارکوفسکی بود که به زعم ایشان گرایش عرفانی و مذهبی داشت. این نوع ممیزی که در اصل تجسس در افکار صاحب اثر است هیچوقت در اسلام مجاز نبوده و نیست. در مورد شورای بررسی فیلمنامه همین نکته را بگویم که چون معیار ثابتی حاکم نیست در بسیاری از موارد نظرات شوراها متناقض و گیج کننده است. در مورد رأی یکی از این شوراها بررسی شنیده بودم که گفته بودند: نمایشنامه اتللو از نظر آنان مردود است چون این سیاه مغربی در پایان زنش را خفه می کند، در حالیکه به نظر ایشان بهتر بود که بروند به خوبی و خوشی با یکدیگر زندگی کنند! در واقع مشکل این آقایان در نداشتن تعریفی مشخص از ساختار درام است. در یک اثر تراژیک نمی توان قضیه را به خوبی و خوشی برگزار کرد. همین تعزیه خودمان هم اگر به آن پایان تراژیک و مصیبت بار ختم نشود تأثیر اساسی خود بر مخاطب را از دست خواهد داد. در اینجا قصد من دفاع از پایان اتللو نیست بلکه فقط توجه عزیزان را به نگاه درست و کارشناسانه به آثار هنری جلب می کنم. هیئت ممیزی فیلمنامه اگر از این رشته آگاه نباشند یعنی ساختار فیلمنامه نویسی را

○ تک بعدی کردن سینما و محدود کردن آن  
به سوژه های خاص، نه تنها مخاطبان بالقوه  
زیادی را از دست می دهد بلکه کلیشه نویسی را  
نیز در میان نویسندگان فیلمنامه رواج می دهد.

همین شورای تصویب فیلمنامه و فیلمنامه هایی که توسط اعضای این شورا تصویب می شود، بیندازید مثلاً فرایند تبدیل هریک از این فیلمنامه ها به فیلم، بین ۱۵ تا ۲۰ ماه طول می کشد و بعد هم که فیلم حاضر می شود می گویند قابل نمایش نیست. هیچکس فکر نمی کند که تکلیف اینهمه امید و انرژی و اندیشه و کار و سرمایه مهذور چیست. آخر چطور می شود فیلمنامه ای که خود شما تصویب کرده اید، حالا دیگر قابل نمایش نباشد؟! قاعدتاً این امر از سه علت ناشی می شود:

۱- آن روز که فیلمنامه تصویب شده، فیلمنامه خوب بوده و مسئله ای نداشته و مناسبات اجتماعی در این پانزده ماه تغییر کرده است!

۲- آن آقا در همان روز اول اشتباه کرده و فیلمنامه ای بد، نامناسب و ناپخته را تصویب کرده است.

۳- ممکن است که فیلمنامه درست تصویب شده ولی سازنده تقلب کرده و آن را طور دیگری ساخته باشد.

به هر حال وقتی دقیقتر نگاه می کنیم متوجه می شویم که همه این اتفاقات به خاطر ختم شدن همه راهها به یک نفر است. نتیجه هم این می شود که ما با سرمایه بخش خصوصی بازی می کنیم و آن را متزلزل می کنیم و در نهایت جرأت سرمایه گذاری از بخش خصوصی سلب می شود تا آنجا که کارشناسان اقتصادی سینما می گویند در سال ۷۵ سرمایه گذاری بخش خصوصی به صفر رسیده است چون بخش خصوصی به هیچ وجه نمی تواند در چنین فضای عاری از حسن اعتماد و دوراندیشی و ثبات، برنامه ریزی کند.

همه ما می دانیم که زمان تولید فیلم در ایران مهر و آبان است. اما چرا وقتی تولیدی در حد ۴۰ تا ۵۰ فیلم در سال داریم، باید فقط تولیداتمان را محدود به ماههای مهر و آبان بکنیم؟ مگر ما چقدر نیروی فنی، هنرمند، دوربین و وسایل و امکانات داریم؟! همه ما می دانیم که چقدر نیروی انسانی و امکاناتمان محدود است. پس چرا تولید باید منحصر به دو ماه مهر و آبان باشد و بقیه سال همه بیکار باشند؟ وقتی فشار تولید به دو تا سه ماه منتقل می شود هزینه ها و دستمزدها به علت عرضه محدود و تقاضای زیاد بالا می رود و لطمه شدیدی به تولید می زند و باعث گران تر تمام شدن محصولات سینمایی و بی کیفیتی کارها می شود. چرا تهیه کنندگان و فیلمسازان ما نباید در بهار و تابستان که روزها بلندتر و ساعات کار بیشتر است، به کار تولید بپردازند؟ پاسخ

شده در فیلم، دلمشغولی و مسئله این تماشاگر نبوده و نسبت او با موضوع مطرح شده در فیلم آنقدر بعید است که فیلم در او علاقه ای ایجاد نمی کند. مردم ما آدمهایی احساسی و عاطفی هستند و همه چیز این جامعه با زندگی شخصی و اجتماعی و منافع مردم در ارتباط است. این مردم در زندگی، نیازها و حوائجی دارند. آرمانها و مشکلاتی دارند. این مردم دوست دارند بین آن چه در سینما می بینند و شرایط زندگیشان، ارتباط و تناسبی باشد. سینما می تواند با افزودن کمی شوخ طبعی به زندگی سخت و طاقت فرسای روزمره، به ذهن های خسته استراحت بدهد. بجز بخشنامه یا آئین نامه ای که توسط هیئت دولت تحت عنوان ضوابط تولید و نظارت بر نمایش، آن هم سال ها پیش (ظاهراً در اوایل جنگ) تصویب و صادر شده، هیچ کار اساسی دیگری در زمینه ممیزی انجام نگرفته است. در کشوری مثل کشور ما که مناسباتش سال به سال، ماه به ماه و حتی روز به روز در حال تغییر و دگرگونی است، آیا نباید در این آئین نامه ها تأملی جدی تر شود؟ آیا اساساً این آئین نامه ها جوابگوی نیازهای جامعه و سینمای امروز ما هستند؟!

امروز، در همین تهران اسلامی، جوان های ما با صد کانال ماهواره ای روبرو هستند و با موج فزاینده ای از انواع و اقسام نگرش های فرهنگی زائیده غرب مواجهند. این سینما باید بتواند مقابل این ماهواره ها قدرتی از خود نشان بدهد و جوان های ما را در برابر این آسیب رسانی های فرهنگی حفظ بکند. سینمای ما باید نشان بدهد که می تواند در مقابل جذابیت های عامه پسند این ماهواره ها ایستادگی کند.

این قدرت باید از کجا ناشی شود؟ دقیقاً از جانب همان هایی که ما به عنوان گروه تصویب فیلمنامه و شورای بررسی و ممیزی تعیین کرده ایم. پس وجه دیگر این بحران فرهنگی، مشخص نبودن عوامل بررسی و تصویب و عدم توانایی بازوی اداری سینما، در قبال مسائل فرهنگی جامعه است. در این تعریف ممیزی دولتی خلاصه می شود در وزارت ارشاد و معاونت سینمایی این وزارتخانه و این معاونت خلاصه می شود در یک اداره کل - نظارت و... و این اداره کل خلاصه می شود در یک شورا و این شورا متأثر از یک فرد که مدیر کل است و در اکثر موارد حق اعمال سلیقه و رأی شخصی دارد و در واقع شورا دستاویزی برای گریز مدیریت از مخمضه و فشار است! این شده است سیاستگذاری سینمای ما! امروز می گویند آری و فردا می گویند نه!! کافی است نگاهی به

۱۲

○ در کشوری مثل کشور ما که مناسباتش سال به سال، ماه به ماه و حتی روز به روز در حال تغییر و دگرگونی است، آیا نباید در آئین نامه های ممیزی تأملی جدی شود؟

بسیار ساده است. چون بخش خصوصی از خطر کردن می ترسد. باید فاصله تویا! با عرضه آنقدر کوتاه باشد که احتمال تغییر سلیقه در نهاد تصمیم گیرنده و تصویب کننده به حداقل برسد. این ناامنی یکی دیگر از معضلات فرهنگی و وجهی دیگر از بحران فرهنگی در سینمای ماست.

می بینید که حتی بعضی از فیلم ها را پس از پایان اکران، توقیف و پروانه شان را لغو می کنند. نمونه اش برخورد با فیلم هایی همچون کاکادو، تحفه هند و... است. نمونه های فراوانتر را باید در فیلمهایی که فیلمنامه هایشان تصویب ولی فیلم ساخته شده ممنوع شده است از قبیل «دیدار»، آدم برفی ... جستجو کرد.

- به نظر می رسد که دیگر مشکل اساسی، مسئله «سرگرمی» و وجه سرگرمی سینماست. در سالهای اولیه پیروزی انقلاب و سالهای بعد از ۶۲ که سینما دوباره رونق گرفت، حتی تا همین اواخر، یکی از مباحث داغ سینما، موضوع سرگرم کردن در سینما بود. بسیاری از منتقدین قدیمی و ما محکوم می شدیم که چرا از وجه سرگرمی سینما دفاع می کنیم و می گوئیم سینما باید سرگرم هم بکند! وقتی می گفتیم که مثلاً فیلم اسپیلبرگ سرگرم کننده است، انگار کفر می گوئیم و یا وقتی از ویژگیها و مزایای فیلمهای هیجکاک سخن می رفت، حرفی ضدانقلابی تلقی می شد. این ضدیت با سرگرم کردن، خندانند و لذت بردن از یک فیلم، باعث واکنش های شدیدی می شد. مخالفت سردمداران فرهنگی و سینمایی کشور در قالب سیاستهای هدایتی، حمایتی و نظارتی سینما با وجود رگه های سرگرم کننده در فیلم ها باعث شد که وجه سرگرم کنندگی در فیلم های ساخته شده محو و فیلم ها عبوس، خشک و تلخ شوند. آیا این خود یکی از وجوه بحران در سینمای ایران نیست؟ به نظر حضرتعالی این مشکل را چگونه می توان حل کرد؟ سینما برعکس خیلی از هنرها، یک وجه سرگرم کنندگی بسیار قوی دارد و اگر این وجه از سینما گرفته شود، مخاطب از حالت عام به خاص بدل می شود. نظر شما چیست؟

\* اگر مقصود شما این است که سرگرمی را نقطه مقابل «هدف داری» فرض کنیم، من هم از کسانی هستم که با وجه سرگرمی در سینما مخالفم و معتقدم که هر لحظه از عمر انسان باید برای انسان آموزندگی داشته باشد، بر تجربه انسان بیفزاید و به انسان آگاهی، آموزش و تعالی ببخشد. گاهی آموزش و آگاهی، مستقیم است و گاه غیرمستقیم. مثلاً تماشاگر سینما از تماشای تلاش یک انسان در یک فیلم انگیزه می گیرد و از تماشای تحویل

قهرمان یک فیلم، انگیزه ای حیات بخش و محرک برای او حاصل می شود. اما از نظر من، سرگرمی مترادف است با بی خیالی، بی مسئولیتی و اتلاف وقت و انرژی. در یک جامعه اسلامی نباید سرگرمی وجود داشته باشد. ما مردم و جامعه را سرگرم کنیم تا از کدام مسئله جدی منحرف شوند؟ سرگرم کردن یعنی واداشتن مردم به هجو و شوخی و دور کردن آنان از مسائل جدی زندگی. مثلاً پدر یا مادری می گوید: «این بچه را سرگرم کن تا من بروم و فلان کار را بکنم.» این یعنی کلاه گذاشتن، فریب دادن و مشغول کردن. این نوع سرگرم کردن، دقیقاً نقطه مقابل هدفمندی است. من معتقدم که ما نیازمند سینمایی جهتدار، هدفمند، شفاف و معتقد به آرمان های انسانی، ملی و اسلامی هستیم. اما حرف من اینست که ما می توانیم حرف های جدی و اساسی خود را که در سینما قابل طرح است - با استفاده از عناصر سینمایی - به گونه ای برای مردم بیان کنیم که مردم در دیدن فیلم ها احساس تکلف و ناراحتی نکنند. یعنی مردم توأم با استراحت و گذران وقت، چیزی متفاوت و بامحتوا ببینند، بیاموزند و به آگاهیها و اطلاعات خود بیافزایند. بنابراین به اعتقاد من مشکل ما در تعریف این وجه سرگرمی است و الا اساس حرف من و شما یکی است.

- فرمایشات شما مرا وسوسه می کند که با شما مخالفت کنم و امیدوارم که مرا ببخشید. فرض بفرمائید که فقط و فقط، تنها ارزش سینما در وجه سرگرمی آن باشد. یعنی این زندگی سخت و روزی ۱۶ - ۱۵ ساعت کار به انجام وظایف خانوادگی، شغلی و انقلابی بگذرد و مثلاً هفته ای دو ساعت هم سر این موجود کلاه بگذاریم و او را فقط سرگرم کنیم و بخندانیم تا این زمان سخت و پرکار، راحت تر سپری شود. راستش فکر نمی کنم که اینکار خیلی گرفتاری ایجاد کند. شما فیلمی سرگرم کننده برای مردمی بسازید که تمام ۶ روز هفته، روزی ۱۲ تا ۱۶ ساعت در تلاش معاشند. آنهم در جامعه ای با این شرایط زندگی عنان گسیخته و گرانی و تورم وحشتناک. حالا به این آدم امکان بدهید که دو ساعت در این هفته، بدون شنیدن و دیدن شعارها و پیامهای اخلاقی و انسانی و هر نوع آموزش و آگاهی بنشیند و فقط سرگرم شود. چه اشکالی دارد؟ البته فقط فرض را به این می گذاریم و اصلاً چنین چیزی امکان ندارد. چون به هر حال اثر هنری یا صنعت و پدیده ای، در غایت خود پیامی دارد، اما فرض را بگذارید که به قول گل آقا، «خنده بر هر درد بی درمان دواست». حالا اگر این موجود را سرگرم کنیم، واقعاً چه اشکالی دارد؟

- سرگرمی اگر در برابر هدفمندی باشد، بار منفی دارد و من نمی خواهم به سینما بار منفی بدهم.
- فیلمی که دو ساعت فقط سرگرمی باشد و در غایت امر، حاوی پیامی نباشد وجود ندارد و اصلاً ساختن چنین فیلمی غیرممکن است.

نکته که شما می گوئید نمی توان درجه و میزان سرگرمی را معین و قانونمند کرد و با یک موضوع در قالب های مختلف برخورد های مختلف می شود، یک ریشه دارد و مشکل از یک جا برمی خیزد. و آن اینست که سیاستگذاران سینمایی کشور، هیچگاه دور هم ننشسته اند تا موضوع های مورد نیاز سینما و جامعه ما را تبیین، تعیین و مشخص کنند...

- سؤال این است که آیا اصلاً می شود چنین کاری کرد؟

\* ... بله، من معتقدم که بخش عمده ای از آن امکان پذیر است. اگر شدنی هم نباشد، لااقل نماینده ها را می توان تعیین کرد. یعنی می شود گفت که وارد این میدان ها نباید شد و نتیجتاً حیطه ها و میدان های باز و آزاد خود بخود مشخص می شوند. تعیین آن هم به نظرم بسیار ساده است و شاید بتوان به نوعی از احکام اسلامی الگوبرداری کرد. در احکام اسلامی، حکمی وجود دارد که «واجب» است. شما باید حتماً آن را رعایت کنید، اگر نکنید مستوجب عذابید. حکمی هم هست که «مستحب» است، یعنی اگر رعایت نکنید، ثواب کرده اید، اما اگر ترک کردید، به خاطرش مستحق عذاب نیستید. البته اگر ترک مستحبات زیاد شد، خود آدم اثر منفی اش را می بیند اما دین مقدس اسلام صرف ترک مستحب، مرتکب را مستوجب عقوبت و تاوان نمی داند. نوع سوم، احکام «مباح» هستند که شما می توانید انجام دهید و یا انجام ندهید. انسان در اینگونه موارد، مخیر است. حکم چهارم، «مکروه» است که درست در نقطه مقابل «مستحب» قرار دارد، یعنی گراحت در برابر استحباب. پس اگر انجام ندهید ثواب برده اید. و حکم پنجم، «حرام» است. حرام هم درست در نقطه مقابل «واجب» است. و فعل «حرام»، به هیچ وجه نباید انجام شود و اگر انجام شد تاوان و عقوبت دارد. همانطور که می بینید شرع مقدس اسلام، تکلیف همه چیز را روشن کرده است. در سه مورد واجب، مستحب و مباح شما را به سمت انجام فعل می کشاند و در مورد گراحت، شما را به عدم انجام آن سفارش می کند ولو اینکه با انجام دادن فعل مکروه، مرتکب گناه کبیره نشده ای؛ اما در موارد حرام، ارتکاب عمل به معنای انجام گناه کبیره و منکر است.

در احکام خمسۀ دین ما حدود و میدان ها روشنند. باید ها و نبایدها مشخصند. مصداق ها و مثال ها معینند. حال ما چطور نمی توانیم در دایره هنر و اخلاق، احکام خمسۀ مان را روشن کنیم؟! و دایره حرام را که قاعدتاً بسیار محدود هم هست را

\* مشکل ما بر سر تعریف سرگرمی است. باید روی این واژه بحث کنیم که مقصودمان از این واژه چیست. خود شما می گوئید که فیلمی که دو ساعت فقط سرگرمی باشد و در غایت امر، حاوی پیامی نباشد وجود ندارد و اصلاً ساختن چنین فیلمی غیرممکن است. من هم دقیقاً همین را می گویم. وقتی شما بودجه و امکاناتی اختصاص می دهید تا فیلمی ساخته شود و آن را برای مردم تهیه کرده اید، باید به آنها چیزی بدهید و برایشان حرفی داشته باشد. این حرف می تواند حرفی بسیار ابتدایی و حرفی اخلاقی، انسانی و متین و آرام باشد. من هم معتقدم که ساختن فیلمی که هیچ چیز نگوید امکان پذیر نیست و بالاخره هر فیلمی حرفهایی برای گفتن باید داشته باشد. پس اگر قبول داریم که هر فیلمی حرفی برای گفتن دارد، من می گویم باید سیاست گذاری و برنامه ریزی کنیم تا آن چه را می خواهیم بگوئیم، روشن و واضح باشد و بدانیم که می خواهیم چه چیزی و با چه مشخصاتی بگوئیم.

- از فرمایشات شما اینطور استنباط می کنم که چون تقریباً هر فیلمی به هر حال پیامی ولو کم رنگ دارد پس شما با وجه سرگرمی و مردم بسند سینما مخالفتی ندارید. حالا آیا می شود حدود و نوع این سرگرمی را تعیین کنید؟ آیا می توان این حدود را قانونمند کرد؟ اگر نگاهی کلی بیندازیم، متوجه می شویم که ما در طی ۱۵ سال اخیر اصلاً در مورد این حدود، بحث و اختلاف نداشته ایم و اگر مقدار این وجه سرگرمی کمی بیشتر می شد چه بلاها (از بد و بیراه گفتن تا توقیف) که بر سر فیلم نمی آمد. اگر در یک فیلم جنگی، قهرمانی بسیجی به خاک دشمن برود و همه نیروهای دشمن را یک تنه لت و پار کند، اسمش سرگرمی نیست و درجه «الف» می گیرد و بسیار هم حمایت می شود. اما به مجرد اینکه این پرسوناژ به یک ولگرد خیابانی بدل می شود یا کار آگاهی که یک تنه دزدان را نابود می کند، به آن «ج» می دهند و به کارگردانش انواع فشارها وارد می شود و به تهیه کننده اش هشدار می دهند! و در بدترین سینماها و نامناسب ترین وقت نمایش اکران می شود. به نظر می آید که میزان این سرگرمی را باید به شکلی قانونمند و معین کرد با اصلاً آزاد گذاشت. چرا که از نظر من تعیین این میزان و وضع کردن قانونی جامع برای آن بسیار سخت است. از حضرتعالی سؤال می کنم که آیا اصلاً این کار شدنی است؟ یعنی آیا می شود میزان و حدود و ثغور این وجه سرگرمی را تعیین کرد؟

\* می بینید که باز هم در حیطه بحران فرهنگی هستیم. همین



### مشخص سازیم؟

- برای اینکه درست متوجه بشوم ناگزیرم حضرت‌تعالی را از یک اوج به فرود بیاورم. پوزش هم می‌خواهم که بحث کلی و جامع شما را به یک مورد خام و خفیف می‌کشانم. اما چون از مصادیق بحث شماست، شاید سؤالش بی‌مورد نباشد. فرض کنید در فیلمی زن و شوهری داریم. سؤال من دقیقاً درباره‌ی همان مشکلی است که اکنون در بسیاری از فیلم‌ها وجود دارد. تکلیف ما با حجاب زنان در اندرونی چیست؟ زنی در اتاق خواب یا نشیمن با شوهرش و با روسری و مانتو! فیلمسازها باید بگردند، فضا و راهی پیدا کنند و یا فیلمنامه را به گونه‌ای تنظیم و دکوپاژ کنند که اصلاً به این فصل محتاج نباشند. اما اگر مجبور شدند تکلیف چیست؟ این جزء کدامیک از احکام پنجگانه است؟

\* البته مثالی که شما می‌زنید با حرف من فاصله دارد. اشاره شما به یک جزء و یک شیوه است. همانطور که خودتان هم اشاره کردید کارگردان می‌تواند به گونه‌ای از کنار این فصل یا نما بگذرد و حرفش را بزند، بی‌آنکه دچار ممنوعیتی شود. البته این حرف من مشکل اساسی حجاب در سینما را پاسخگو نیست و این خودش نیاز به کارشناسی و مشاوره و بحث جداگانه‌ای دارد. باید ببینیم حجاب در سینمای ما چیست. به نظر من دیگر وقت آن رسیده که این موضوع را برای همیشه حل کنیم. ما در مورد مسئله رعایت حجاب در سینما با واقعیت‌های عاطفی و عرفی دچار یکسری تضادها و تناقض‌ها شده‌ایم. همینطور که مثال زدید، پسری است که مثلاً بعد از ۱۰ سال از سفر خارج برگشته و الآن وارد خانه شده و با مادرش روبرو می‌شود. کدام مادر است که فرزندش را در آغوش نگیرد و او را نبوسد؟ البته معنی حرف من این نیست که این پسر، زن نامحرمی را که در فیلم نقش مادر او را بازی می‌کند لمس کند و ببوسد. می‌خواهم بگویم که باید راه حل هایش را پیدا کنیم. باید به این نتیجه برسیم که نمایش چنین چیزی مثلاً در سینمای ما فعلاً و در آینده ممکن نیست و فیلمسازهای ما از این دغدغه بیرون بیایند و اصلاً به این صحنه‌ها نپردازند.

- راه چاره آن فصلی که فرمودید چه می‌شود؟ قضیه بازگشت پسری از خارج و مادری که ۱۰ سال است فرزندش را ندیده است؟

\* اگر شرایط فوق را مفروض بدانید باید در فیلمنامه راه حلی برایش پیدا کنیم. مثلاً پسر از فرودگاه با مادرش تماس تلفنی بگیرد. مادر آنقدر خوشحال می‌شود که به سمت فرودگاه حرکت می‌کند و پسر هم از فرودگاه به سوی منزل می‌آید و نهایتاً آنها در خیابان، همدیگر را می‌بینند و در حضور مردم، دست در گردن هم نمی‌اندازند. ما باید برای مشکلات و ممنوعیت‌های شرعیمان راه حل پیدا کنیم. البته این در صورتی است که ما بقیه مشکلات سینمایمان را حل کرده باشیم. بعد می‌توانیم بگوئیم که ما مشکل لمس زن و مرد را هم داریم. از این نمونه‌ها بسیار است مانند پسری که در رودخانه افتاده و مادر می‌خواهد دست او را بگیرد و او را از آب بیرون بکشد و یا زنی تنها در اتاقی که پرده هایش هم کشیده شده، با چادر و روسری تصویر می‌شود! و...

- بحران ممیزی از زمانی شروع شد که مسئولین فعلی سینما سعی کردند جدا از موضوعاتی که می‌توان در موردشان فیلم ساخت، موضوع‌های دیگر هم پیدا کنند. یعنی جدا از ممیزی در وزارت ارشاد و اداره نظارت، ممیزی‌های کوچکتری هم به نام هدایت، حمایت و نظارت راه افتاد. و چون سلیقه‌های مختلف برای هدایت سینما پیدا نشد بحران ممیزی هم شکل گرفت. ترس از فیلم فارسی از یک طرف، حمله به روشنفکران مسلمان و غیرمسلمان از طرف دیگر، و مجموع مسائلی که از دهه قبل مانده بود نیز به این مشکلات اضافه شد. نهایتاً ممیزی به ممیزی‌های مختلف ریز و درشت بدل شد و هرکدام از آنها به خودشان حق دادند که در عرصه‌های مختلف دخالت کنند. بنابراین تبیین بایدها و نبایدها عملاً غیرممکن شد و محور اصلی، یعنی مخاطب سینما به سینما پشت کرد. دخالت‌ها راه خودشان را می‌روند و مردم هم فیلمی را انتخاب می‌کنند که هیچ ارتباطی با هدایت، حمایت و نظارت ندارد. مشکل دوم ممیزی این نیست که نگفته چه چیزهایی را



○ بنده معتقدم که ممیزی فی نفسه بد نیست. ممیزی دو جنبه دارد که یک جنبه اش بازدارنده و ضد فرهنگ است. اما، بخش دیگر آن هدایت کننده و درست است.

○ کسی نباید نیت فیلمساز را نقد کند. ما باید با اثر او کار داشته باشیم.

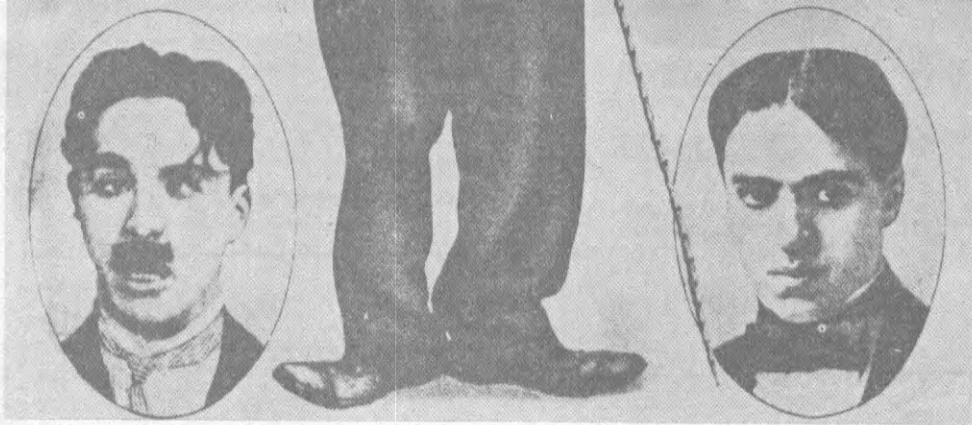
از او نقدی می‌گیرد تا در عوض مالیات واقعی را ۷۰ درصد کاهش دهد. این روش غلط و نادیده انگاشتن قانون باعث می‌شود که مالیات دهنده هم از سال بعد یک دفتر جعلی درست کند و دو دفتره بشود و فقط بخشی از درآمدش را وارد دفاتر نماید، از این پس ۵۰ درصد از درآمدش را مخفی می‌کند و بروز نمی‌دهد. ادار مالیات هم می‌فهمد که اگر سال گذشته، گردش مالی ثبت شده در دفاتر این مالیات دهنده ۱۰۰ میلیون تومان بوده و امسال ۱۰ میلیون می‌آید و قانونی غیرمنطقی وضع می‌کند و مالیات را «علی‌الرأس» می‌گیرد. یعنی مثلاً می‌گوید امسال رقم پایه ۱۳۰ میلیون تومان است و این دعوا هر سال تکرار می‌شود. این ممیزی عرفی در جامعه ماست. نظر من اینست که قانونی که آمده و به ممیزین محترم وزارت ارشاد اجازه داده تا این را از آن تمیز دهند، قانون جامع و کاملی نبوده است. یعنی این قانون، خلاءها و کمبودهایی دارد. چیزهایی را به صورتی کلی مثبت ارزیابی کرده است و چیزهایی را به صورتی کلی تر منفی. در مورد انتشار کتاب هم همینطور است. فقط واژه‌ها متفاوتند. یعنی در مورد کتاب می‌گوید کتب ضاله گمراه کننده و در مورد سینما می‌گوید فیلم‌های منحرف کننده و فاسد. اما صحبت من اینست که سینما عظمت و اقتدار بیشتری دارد و باید قوانینی ویژه و جوابگوی همه ابعاد برایش تصویب شود. یعنی قانونی که تشریح کند در چه عرصه‌هایی می‌توان وارد شد و در چه حیطه‌هایی نباید وارد شد. باید این روش در اختیار مجریان قرار گیرد و طوری باشد که مثل قوانین ممیزی اداره دارایی نباشد. در اخذ مالیات، بدهستان‌ها مالی و اقتصادی هستند و چون بازتابش گسترده نیست، نمود چندانی ندارد (هرچند اثر تخریبی خودش را بر اقتصاد مملکت می‌گذارد). اما در مورد سینما بحث فرهنگی است. آقایی تحصیل کرده، با سواد و با دانش عمومی، ادبی، هنری و یا فلسفی، کارگردان فیلم است. نویسنده فیلمنامه هم هست. اما کسی فیلمنامه‌ او را برای تصویب یا صدور اجازه نمایش می‌خواند که حتی یک دهم دانش، فهم و سواد او را ندارد! ما در اینجا ضعف قانون داریم تازه اگر قانون هم درست باشد نباید قانون درست را از گزند مجری نادرست مصون بدانید. آنچه که امروز سینمای ایران را آزرده کرده است اجراهای غلط قوانین ناقص است یعنی هم قانون سینما ناقص است و هم مجریان آن بدفهم و بدعملند. نتیجه کلی هم پیدایش سینمایی است

می‌شود و چه چیزهایی را نمی‌شود ساخت، بلکه اتفاقاً از اینست که گفته چه کارهایی را بهتر است بکنید. یعنی سیاست گذاران سابق، سینما را به سمت و سویی سوق دادند که از حد و اندازه این سینما خارج است. از سوی دیگر عدم ثبات سیاسی باعث می‌شود که در هر واحد اداری، یک نفر به یک سمت گرایش داشته باشد و نفر بغل دستی او به سمتی دیگر! سلیقه‌های گروهی به پشتگرمی گرایش‌های سیاسی باعث جهت‌گیری‌های متفاوت می‌شوند و کل مدیریت دچار بحران تصمیم‌گیری می‌شود. اما سینما یک خاصیت مهم هم دارد که آقایان نمی‌دانند. و آن اینکه سینما، خودش راهش را باز می‌کند و در بند این ممیزی‌ها و فشارها نیست و به همین خاطر تمامی کوشش‌های مدیریت سابق در سوق ندادن این سینما به سوی سینمای پیش از انقلاب، درست نتیجه عکس داده است.

\* فکر می‌کنم هنوز بر سر همان مشکل اولیه هستیم. یعنی به دلیل برداشت‌های مختلفی که از واژه‌ها داریم باز در مورد واژه «ممیزی» مثل واژه «سرگرمی» باید به تفاهم برسیم. اصلاً ممیزی چیست؟ ممیز اسم فاعل تمیز دادن است و به فردی اطلاق می‌شود که بناست مفهوم و پدیده‌ای را از مفهوم و پدیده‌ای دیگر تمیز بدهد و جدا کند...

- این یک تعریف لغوی است. قبول می‌فرمائید که مفهوم اصلی قضیه چیز دیگری است... معذرت می‌خواهم که صحبت شما را قطع کردم.

\* بله، اتفاقاً داشتم به همین جا می‌رسیدم... که ممیزی در فرهنگ ما به شکل یک عرف درآمد. این عرف از سالها پیش شکل گرفته و مختص چند سال اخیر نیست. و حتی از ویژگیهای جامعه ماست و فقط منحصر به سینما هم نیست. شما در عرصه‌های دیگر هم این مشکل را می‌بینید. نمونه‌اش را در اداره مالیات و دارایی داریم. قانون گفته هر کس به نسبت درآمدش باید مقدار معینی مالیات بپردازد. این قانون روشن است و اجرای آنرا به دست فردی به نام ممیز سپرده‌اند. به او گفته‌اند به سراغ دفتر، شرکت یا حجره فلان شخص برو و درآمد او را محاسبه کن، یا بپرس که چقدر درآمد دارد و طبق این جدول یا فرمول یا ضابطه، میزان مالیاتش را تعیین و ابلاغ کن. او هم مالیاتش را بپردازد. اما شاید به دلایل بشمار فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، این ممیز به دلیل برخورداری از نسیانیات، ساخت و پاخت می‌کند و یا رقم درآمد را ۲۰ درصد بیشتر از رقم واقعی محاسبه می‌کند و در اصل به مرگ می‌گیرد که مالیات دهنده به تب‌راضی شود و یا بالعکس ۱۰ درصد



ناقص الخلقه!!

بطور خلاصه، بنده معتقدم که ممیزی فی نفسه بد نیست. ممیزی دو جنبه دارد که یک جنبه اش باز دارنده، دخالت کننده، اذیت کننده و طبعاً ضد فرهنگ است. اما بخش دیگر آن، هدایت کننده، جاده صاف کن و درست است. ما می توانیم بخش اذیت کننده ممیزی را در سینما حذف کنیم و بیشتر به جنبه حمایتی و ارزشی آن بپردازیم. ابتدایی ترین کار اینست که موضوعات قابل طرح در این سینما، مشخص شوند. یعنی ما ببینیم که اصلاً آیا می توانیم فیلمی درباره نیروهای مسلح و سپاه پاسداران بسازیم و آنها را ضعیف نشان بدهیم؟ آیا می توانیم مثلاً وجود اختلافی بین نیروهای مسلح خودمان را در سینما تصویر کنیم؟ آیا می شود فیلمی ساخت و در آن به روحانیت توهین کرد؟ یا در فیلمی می توانیم به جامعه معلمان یا پزشکان توهین کنیم؟ طبیعی است که بطور کلی نمی شود. اما در روحانیت، در جامعه پزشکی در میان معلمان آدمهای بد هم وجود دارد. این را که می شود گفت، طبعاً نحوه تصویر و قصه پردازی این جزء و کل با یکدیگر متفاوتند.

باید قبول کنیم که مشکل دیگر اینست که در جامعه ما معرفت تصویری وجود ندارد یا اگر هم وجود دارد بسیار ضعیف است. همانطور که معرفت به فرهنگ مکتوب هم در جامعه ما اندک است. تیراژ کتاب در کشور ما هرگز به مرز ۵۰۰ هزار جلد نرسیده، به ۱۰۰ هزار جلد نرسیده، و حتی به متوسط ۱۰ هزار جلد هم نمی رسد. در دو، سه قرن اخیر که دنیا اهل خواندن بوده، ما اهل شنیدن بوده ایم و ما هنوز در ابتدای دوره خواندن و فرهنگ مکتوب بودیم که تحت تأثیر فرهنگ تصویری واقع شدیم. پس همه این ادوار به شکل ناقص و دست و پا شکسته بوده و چون حروف (نمادها) این فرهنگ تصویری به درستی هجی نشده اند ما دارای برداشت ها و تعبیرهای مختلف و اغلب نادرست از فرهنگ تصویری و سینما شده ایم. پنج نفر افراد یک خانواده به دیدن فیلمی می روند و ۵ برداشت مختلف و سلیقه متفاوت در تحلیل فیلم از آنها تراوش می کند. خُب، تکلیف این فیلمساز بخت برگشته در برابر این برداشتهای متفاوت و متناقض چیست؟! درک مخاطب ما از تصویر و سینمای کلاسیک رشد نکرده است.

اوایل انقلاب اگر یادتان باشد حوزه نمایشی داشت به نام «حصار در حصار» که دو شب هم از تلویزیون پخش شد. دوره ای بود که جریانات چپ در ایران قوی بودند. پس از پخش برنامه، دادستان انقلاب وقت کشور به حوزه تلفن کرد و گفت که

فلانی، تو می دانی چه کرده ای؟ این چه نمایشی بود که دیشب نشان داده شد؟ با تعجب پرسیدم چه بود؟ گفت: یعنی تو نمی دانی چه نشان داده ای؟ خودت را برای مجازاتی شدید آماده کن. گفتم چه کرده ام؟ گفت که در فصل آخر نمایش نشان داده ای که نیروهای انقلاب به زندان رفته اند و نیروهای چپ را در زندان کشته اند. من گفتم که آقای عزیز این تئاتر است، نمایش است و واقعیت ندارد. اساس نمایش تخیل است و ایشان گفت: البته چون تو را دوست دارم و شما را می شناسم کاری با تو ندارم ولی...

از قضا حضرت امام (ره)، سه روز بعد در یک سخنرانی کلام طنزی در مورد نمایش حصار در حصار در لابلای بیاناتشان نقل فرمودند که همه حضار به خنده افتادند... امام چون دو سه شب پیش نمایش را از تلویزیون دیده بودند تکیه کلام یکی از آن پرسوناژهای نمایش را به کار بردند. فردای آن روز به دوستم تلفن زدم که دیدید امام چه فرمودند. چند روز بعد بنده، همراه با آن دوست و اعضای شورایی عالی تبلیغات به محضر امام مشرف شدیم. هر کدام از حاضران نسبت به فعالیتی از فعالیتهای سازمان توضیح دادند و در انتها نوبت به من رسید. قرار شده بود من راجع به مسایل هنری حوزه گزارش بدهم. فکر کردم بهترین لحظه برای کسب تکلیف در تعمیق و توسعه فعالیت هنری از دید حضرت امام همین لحظه است. عرض کردم نمایشی که دو سه شب پیش در تلویزیون مشاهده فرمودید کار حوزه بود (واقعاً گل از روی امام شکفت). امام خطاب به حضار فرمودند آقایان بروید از اینکارها بکنید. تأثیر یکی از این کارها از صد جلد کتاب و نشریه و مجله بیشتر است. غرض از ذکر این واقعه این بود که شناخت و معرفت ما از تصویر کم است. از سوی دیگر برداشتهای ما از یک کار تصویری ۱۸۰ درجه با یکدیگر متفاوت است که بخشی از آن معلول انحرافی است که ممیزی در جامعه ما بوجود آورده. اگر این ممیزی ها خودشان از انحراف نجات پیدا کنند و در مسیر درست و مستقیم گام بردارند، بسیاری از مسائل حل می شود. در حال حاضر سینمای ما از همین نقطه آسیب پذیر است. در فیلمی اتومبیلی دور می زند. یکی می گوید چرا از چپ دور زد، دیگری می گوید چرا از راست دور زد، فیلمساز حتماً منظوری داشته است. یعنی شما تفسیرها و تعبیرهای گوناگونی از نیت فیلمساز یا حتی بی نیتی فیلمساز می شنوید. فیلم «یک مرد، یک خرس» توسط این نوع برداشت و اظهار نظر نابود شد اصلاً ما نباید با نیت فیلمساز کاری داشته باشیم. ما با اثر او کار داریم. کسی

○ سینما بر ایران با دو بحران اقتصادی و فرهنگی متولد شده و این بحران به سینمای بعد از انقلاب هم کشیده شده است.

○ باید جماعت سینماگر را از آن نوع تخدیر هالیوودی که حتی اجازه تفکر را به بیننده نمی‌دهد، دور کنیم.

\* البته بی ثباتی و تزلزل در مدیریتها از آفتهای جدی یک جامعه است و بازتاب‌های بسیار بدی هم دارد. اما می‌خواهم بگویم که هر چند مدیریت باثبات مورد نیاز سینما و انقلاب است اما نه مدیریت باثبات با نگاهی خاص به سینما. همان مدیریت با نگاه خاصش لااقل می‌دانست چه می‌کند و حرفش مشخص بود و نوع سینمایی که می‌خواست را می‌شناخت و هدفمند هم به دنبالش بود اما در این سه چهار سالی که تزلزل مدیریتی در سینما بوجود آمد هیچکدام از این مدیریت‌ها اصلاً نمی‌دانستند چه می‌خواهند و دنبال چه چیزی هستند و باید چه مسیری را بپیمایند؟ فلذا نه آن فیلم هنری به دست آمد و نه فیلم سرگرمی! شما به آمار تماشاچیان سینما نگاه کنید از حدود ۷۰ میلیون در سال ۶۹ به حدود ۳۳ میلیون در سال ۷۵ رسیده است!

از یکسو ۱۶۰ میلیون تومان برای فیلمی مانند «روز واقعه» سرمایه‌گذاری می‌شود و از دیگر سو شاهد رشد فزاینده فیلم‌های هیجانی و حادثه‌ای، استفاده از شگردهایی چون قهرمان‌سازی و آرتیست‌بازی و زنان زیبا هستیم که حضور و جایگاه بکارگیرشان در فیلم بی‌مورد و صرفاً برای گیشه و تجارت بوده در حالی که در فروش نیز توفیقی نداشته‌اند. همان فیلمسازی که زمانی وجود زن را در فیلم‌هایش نفی می‌کرد حالا در به در دنبال یک زن زیبا می‌گردد تا در فیلمش نشان دهد. در گذشته گرچه نگاه‌های غلطی هم وجود داشت اما یک حرف و سیاست مشخص حاکم بود. اما در چند سال اخیر همه معیارها به هم ریخته و آشفتگی کامل بر سینمای ما حاکم شده است و هر کس چیزی می‌گوید. یک مدیر، همه چیز را سیاه می‌بیند و می‌گوید که کل این سینما مردود است و همه فاسدند و مفسد! و دیگری همه چیز را سفید و باز و شفاف می‌بیند و طاغوتی‌ترین فرد سینمای قبل از انقلاب را هم می‌آورد که فیلم بسازد و او جاده را صاف می‌کند تا دومی و سومی هم بیایند. چنانکه دیدیم آقای قادری آمدند و بعد رضا صفایی و سپس نوبت به شاپور قریب رسید و لابد باید منتظر دیگران هم بود متأسفانه چیزی که در این بین موجب سرافکنندگی است اینست که این اتفاقها توسط افرادی بنام حزب‌اللهی و... می‌افتد!! مدیریت گذشته لااقل تکلیفش روشن بود یعنی می‌گفت قادری، ملک مطیعی، فردین و... نه، اما دیگران و روشنفکران و بچه مسلمان‌ها آری.

- از این که حرفتان را قطع می‌کنم عذر می‌خواهم اما در فرمایشات شما یک مشکل وجود دارد. در سینمای ایران که

نباید نیت فیلمساز را نقد کند. این نوعی انحراف در امر ممیزی است و نتیجه‌اش این می‌شود که هنرمندان ما احساس امنیت نمی‌کنند. یک اتومبیل مگر چقدر می‌تواند مستقیم برود، بالاخره یا باید به چپ بپیچد یا به راست، اما با این تعبیرهای غیرمسئولانه چه باید کرد؟!

- فرمودید چیزی که سالها بحران را مسکوت نگاه داشت، مدیریت ثابت بود. بهتر از من می‌دانید که اثرات سیاست‌های فرهنگی - به ویژه در سینما - سال‌ها بعد ظاهر می‌شود. قبل از این که وارد این بحث و نقد این سیاست‌ها بشویم، می‌خواستم بپرسم که آیا شما با این شکل جدید که طی دو سه سال اخیر هیچ مدیریتی ثابت نبوده، موافقت می‌کنید؟

آیا حضرتعالی این سیاست فعلی که مدیران بعد از دو سه ماه عوض می‌شوند را به ضرر این سینما نمی‌دانید؟

\* بنده نه تنها منکر این قضیه نیستم بلکه همیشه طرفدار مدیریت باثبات بوده و هستم ولی چون دستم از همه جا کوتاه است و فقط زورم به خودم می‌رسد، سعی کرده‌ام بر خودم غالب بشوم و بیش از ۱۶ سال خودم را اینجا ثابت نگه دارم و عملاً طرفداریم از مدیریت باثبات را نشان داده‌ام. در محدوده حوزه هم کسانی هستند که مثل خود من ۱۲-۱۳ سال است که رأس یک کار مانده‌اند.

از نظر من آن مدیریت باثبات تعریفی از ممیزی داشت که اعمال آن در قالب «هدایت» بود. اما هدایت به چه قیمتی و به چه سمتی؟ باز هم من بر می‌گردم به حرف اصلی‌ام که ما تا موضوع‌های این سینما را تبیین و روشن نکنیم، مظاهر هدایت را عمدتاً در فیلم‌های عرفانی و بیابانی و در نا کجاآبادها و در خود فرورفتن‌ها و غیره می‌بینیم!

تازه من یک قدم فراتر می‌روم و می‌گویم که گرچه آنها از ممیزی به شکل خوب آن استفاده می‌کردند و ممیزیشان را با شیوه‌های هدایتی اعمال می‌کردند، اما حتی همان شیوه‌های هدایتی را هم به شکل کامل به اجرا در نیاوردند و یا لااقل در تمام ابعادش اعمال نکردند.

- اگر نظر حضرتعالی به وجه سرگرمی در سینماست، آن مدیریت با همه ثباتش در طی مدیریت ۱۳-۱۲ ساله به وجه سرگرمی در سینما معتقد نبود و برعکس به نگاه هنری به سینما اعتقاد داشت. این نگاه هنری به سینما آنقدر غالب بود که از بسیاری از وجه دیگر غفلت کرد.



همان سینمای هالیوود در ابعادی کوچکتر است، باید انواع فیلم‌ها در ژانرهای مختلف باشد و تنوع موضوع و نوع، از لوازم این سینماست.

\* هیچ اشکالی ندارد. سر یک سفره هر نوع غذایی می‌تواند باشد و شما هم می‌توانید از همه آنها بخورید اما ممکن هم هست که دو ساعت بعد از غذا دل درد بگیرید. بعضی‌ها مزاج قوی دارند، اما مزاج‌های ضعیف هم وجود دارند که تحمل چنین ترکیب‌های غذایی ناجوری را ندارند. اشکالی ندارد که هر کس بسته به اشتها و علاقه و مزاجش انتخاب کند اما اگر همه آنها را ترکیب کند هم به خودش ظلم کرده و هم به تک‌تک این غذاها بی‌حرمتی کرده است. در مورد سینما هم همینطور است. ما می‌توانیم فیلم اجتماعی، فیلم حادثه‌ای، سیاسی، پلیسی، خانوادگی و کمدی و... بسازیم، اما نه فیلمی که هیچ مزاجی باور و تحمل نکند و نپذیرد و عاقبت هم دو هفته اکران شود و با ۲۰۰۰۰۰ تومان فروش از پرده سینماها برداشته شود! این سینما بی‌منطق است، پول را از بین می‌برد، فرصت‌ها را به هدر می‌دهد و همه را از سینما فراری می‌دهد، ما باید متناسب با ذائقه و هاضمه فرهنگی جامعه خودمان فیلم بسازیم.

- این تصور هم وجود دارد که همه فیلم‌ها باید خوب باشند. در حالی که خود شما بهتر می‌دانید که ممکن است سینمایی شامل ۵۰ فیلم حادثه‌ای، کمدی، خانوادگی و... باشد اما تنها ۵ فیلم خوب داشته باشد و بقیه متوسط و حتی زیر متوسط باشند...

\* بحث من درباره تعداد و اندازه فیلم خوب و بد نیست، بر سر معیارهاست. سینمای ما باید میزان و معیار داشته باشد. این سینما همیشه به دلایل فرهنگی زیر استاندارد بوده و با استانداردهای حرفه‌ای جهانی هم همخوانی ندارد. چرا باید چنین باشد؟ اگر از کوزه همان تراود که در اوست پس چرا حاصل فرهنگ اصیل و ریشه دار ما سینمایی تصنعی و قلبی است؟ ما باید در سینما آرمانهای فرهنگی خود را بجوئیم اگر چنین باشد هر ایرانی - عام و خاص - فیلم خود را در این سینما خواهد یافت و آن را دنبال خواهد کرد.

- ولی اگر هر مدیری که می‌آید بخواهد اینهمه را امتحان کند،

در مقوله‌ای سهل و ممتنع مثل سینما موجب به هدر رفتن سرمایه عظیم مادی و معنوی خواهد شد. هر مدیر تازه‌واردی حق ندارد که دوباره از ابتدا کارهای تجربه شده و مطمئن و امتحان‌پس داده را امتحان کند. بالاخره عقل هم وجود دارد و نتایج تجربیات هم که روشن و قابل استفاده است. سینمای ایران هم بالاخره چند تن صاحب فکر و اندیشه دارد که باید از اینها نظرخواهی بشود. اساساً مگر می‌شود یک نیروی غیرمتخصص را بر نیرویی متخصص مسلط کرد. مثل اینست که یک جوان ۱۹ ساله دیپلمه را مدیر یک پالایشگاه نفت کنیم. باید تناسبی هم بین متصدی یک رشته با خود رشته باشد. سینما هم طی سالیان اخیر، مثل هر رشته تخصصی دیگری به رشته‌های تخصصی جزئی‌تر تقسیم شده. خود بخش فیلمنامه به هفت-هشت گروه تخصصی تقسیم شده است. در زمینه دستکاری کارگردان، ما دستیار یک و دو و سه داریم، یعنی حتی چنین رشته‌ای هم به سه بخش یا بیشتر تقسیم شده که هر کدام وظایف سازمانی مشخصی دارند. فیلمبردار، مدیر فیلمبرداری و چند دستیار هر کدام بخش‌هایی از این کار را اداره می‌کنند. حالا ما سینما را به کسانی سپرده‌ایم که نه تنها با سینما آشنایی ندارند، که حتی فرهنگ کلی جامعه و مردم و نیازهای آنان را نمی‌شناسند. نتیجه هم همین است که می‌بینید. ماندن، در جازدن، عقب رفتن، اعصاب خرد متخصصین، خسارت‌های مادی، یأس مخاطبان و از همه مهمتر، از بین رفتن امکانات، ذخایر ملی، فرهنگ و اقتصادی این ملت.

فکر می‌کنم ما خیلی قبل از این مرحله در بزرگی دیگر گرفتاریم، که هرگونه کوشش‌ها را برای ایجاد نوع خاصی فیلمسازی یا حاکم کردن یک نوع سلیقه در سینما برای جامعه‌ای چنین ناهمگن و غیریکدست، به بن بست دیگری می‌رساند.

\* من هم چنین چیزی نگفتم و حتی برخلاف این نظر را دارم. ما باید راه‌های مختلف و عرصه‌های گوناگون و متفاوت را در برابر سینما بگشائیم. نه اینکه به سبک مدیریت اسبق، همه چیز را در یک مسیر خاص هدایت کنیم. بنظر من جامعه‌ما از نظر معلومات، دانش، فرهنگ عمومی، افکار و سن بسیار متنوع است و ما ملتی هستیم با نیازهای مختلف و با اقوام گوناگون. برادران گُرد



نیست. حالا بطور نمی شود برای این چند ساعت در سینما، علاوه بر استراحت و سرگرمی، موضوعی اعتقادی و یا سیاسی و اجتماعی را هم مطرح کرد؟

- در مفهوم عامی که حضرتعالی مطرح می کنید ما اصلاً چیزی که تنها سرگرم کننده باشد نداریم. چیز غیر مفید هم نداریم؛ چرا که هر نوع سرگرمی، حتی در عام ترین شکلش هم بالاخره حرفی برای گفتن دارد. همان فیلمسازی که مثال زدید که قصه و قالب ندارد هم بالاخره چیزی می گوید، ولیکن زبانش الکن است. اما از نظر من شکلی هم وجود دارد که می خواهد فقط سرگرم کند. مثل یک فیلم پلیسی... مثلاً فیلمی براساس قصه های آگاتا کریستی که یک معمای پلیسی را مطرح می کند....

\* ... اما این سرگرمی نیست...

... پس این هم به نظر شما آموزنده است؟!!

\* تکرار می کنم که سرگرمی اگر در برابر هدفمندی باشد بار منفی دارد و من نمی خواهم به سینما بار منفی بدهم. کسانی که در جامعه مذهبی ما نگرانی ایجاد می کنند که همه سینماگران ما خطا کار هستند، به خاطر همین استفاده مجازی از واژه سرگرمی است. سرگرمی از نظر شما یعنی اسباب بازی درحالی که من فکر می کنم که حتی اسباب بازی هدف دار هم می توانیم داشته باشیم. پس نباید شأن سینما را اینقدر پائین آورد. این حرف به این معنا نیست که سینما را از دسترس عموم دور کنیم و آنرا منحصر به یک عده خاص کنیم. من می گویم بیاییم بوسیله این سینما با مردم خودمان و دنیا حرف بزنیم. خرفهائی را که صدها سال است در سینه داریم و نگفته ایم را درست و جذاب بگوئیم.

... عرض شود که مطرح نکردن این واژه ها، نپرداختن به مسئله است. این یک راه حل جمهوری اسلامی است که به جای حل کردن مسئله، صورت مسئله را پاک می کند. و این مشکلی را رفع نمی کند...

\* اما من می گویم که اگر مراد شما معنی مثبت سرگرمی باشد، با توجه به نوع سینمائی که مثال زدید، من هم طرفدار این سینما هستم یعنی شما در تعریف سرگرمی دچار تناقضید.  
- آخر از نظر من سرگرمی اصلاً وجه منفی ندارد. و همه اش مثبت است...

\* اما در جامعه مذهبی و ایرانی ما سرگرمی صرف و محض یعنی هجو، لهو و بیهودگی، اگر سرگرمی تماشای مثبت است پس سخن و تصویر و قصه لنو و لهوی که قرآن می گوید چیست؟ فکر

باید به اندازه برادران لره، بلوچ و ترک ما سینمای ملی و آرمانی داشته باشند. باید تکلیف سینمای ملی را روشن کنیم. هیچکس نباید به یک بعد سینما ارزش غایی بدهد و یا با ترویج یک سینما سلیقه ای خاص را بر جامعه حاکم کند. مدیریت پیشین همین اشتباه را کرد و این شد که می بینید و مدیرتهائی ناتوان بعدی هم نتوانستند سر قافله را برگردانند پس نباید همان اشتباه را دوباره مرتکب شد. همه کسانی که قبلاً نوع خاصی از فیلمسازی را تشویق می کردند و کسانی که اکنون نیز این کار را می کنند، سینما را نشناخته اند و راه را به خطا می روند. ما می توانیم برای تشخیص سینمای ملی خود، پیچیده ترین مسائل اعتقادی و فلسفی را در همین سینما مطرح کنیم. مشروط به اینکه از عناصر و عوامل سینمایی، ناشیانه استفاده نکنیم. بکار گرفتن ناشیانه سینما، هم خیانت به موضوع است و هم خیانت در حق آرمان های اجتماعی، و هم تلف کردن سرمایه های ملی و فراری دادن مردم از یک تفریح سالم و سوق دادن آنها بسوی تولیدات ضدعاطفه اسلامی و ملی بیگانگان!

- بحث فیلمسازان قبل از انقلاب و شروع مجدد کارشان مطرح شد. می خواستم عرض کنم که اتفاقاً، در مورد کسی مثل آقای قادری، به نظر می رسد که بیش از همه فیلمسازان برآمده از انقلاب به جامعه و نیازهای مخاطبانش توجه و اشراف دارد. چرا که توانسته مخاطبان بسیاری را دوباره به سینما بکشاند. به نظر می رسد که توجه به وجه سرگرمی....

\* دوباره به بحث سرگرمی برنگردیم! بنده به عنوان یک عنصر مذهبی نمی توانم بپذیرم که این انرژی عظیمی که دشمن بخوبی از آن در جهت منافع سیاسی و اعتقادی استفاده می کند، مورد استفاده ما قرار نگیرد و یا وجه سرگرمی آن را بر وجه دیگر آن غالب کنیم. البته مقصود شما را می فهمم. مردمی که از صبح تا شب برای امرار معاش، تلاش می کنند و در هفته ۵ ساعت فراغت دارند که به سینما بروند؛ شما به این می گوید سرگرمی ولی من نمی گویم سرگرمی! حتی مردم ما به پارک هم می روند ولی برای این که هوای پاکیزه استنشاق کنند ولی نامش سرگرمی است. وقتی از زندگی بسته آپارتمانی خسته می شوند به میهمانی می روند تا اقوام و خویشان را ببینند، این از نظر شما سرگرمی است ولی از نظر ما صله رحم است و خیراتی بر آن مترتب است کتاب می خوانند تا بر آگاهیهای افزوده شود و چیزی اضافی یاد بگیرند، همه اینها البته یک وجه سرگرمی هم دارد اما غالب بر اهداف دیگر

○ آقایی تحصیل کرده، با سواد و با دانش عمومی، ادبی، هنری و یا فلسفی، کارگردان فیلم است، نویسنده، فیلمنامه‌هم هست. اما کسی فیلمنامه، او را برای تصویب یا صدور اجازه نمایش می‌خواند که حتی یک دهم دانش، فهم و سواد او را ندارد.

این عده هم به خودشان حق دادند که بگویند این را بردار، آن را برندار، این کار را بکن، آن را نکن. برمی‌گردم سر بحث اول که اگر سینما را جدی بگیریم و موضوع‌های قابل ارائه و عرضه در این سینما را مشخص و معین کنیم، آدم‌ها و حدود اختیارشان مشخص و قوانین ممیزی مدون شود، خود آقایان بهترین‌ها را انتخاب خواهند کرد و نخواهند گذاشت فیلمی ساخته بشود که مردم را فاسد کند، بچه‌های مردم را منحرف کند، به ولایت فقیه بی‌احترامی کند، به قوانین دین اهانت و اصول ما را خدشه دار کند. بهترین کار همین است که کار سینما را به خود اهالی سینما واگذاریم. مانند سازمان نظام پزشکی که بهترین ناظر اداره کننده و ممیز قوانین و اصول پزشکی برای پزشکان است. خود سازمان نظام پزشکی مجوز و کارت صادر می‌کند، به پزشکان حق طبابت می‌دهد، مسئولیت می‌خواهد و نظارت می‌کند. خودشان قانون می‌نویسند و خودشان حافظ و نگاهبان اصول اخلاقی و حرفه‌ای و صنفی‌اند. ممیزی سینما هم می‌تواند مشابه نظام پزشکی باشد. چرا که بایک فیلم می‌شود روح مردم را دچار پریشانی کرد و اخلاقیات، دیانت، اصول و عقاید، آینده و همه چیز مردم را به بازی گرفت و این بازی آنچنان خطرناک باشد که آرامش و سکون را از جامعه بگیرد. مگر مقوله روح به مراتب مهمتر از مقوله جسم نیست؟

حالا می‌بینید که چون ممیزین را غلط انتخاب کرده‌ایم و آدم‌های مناسبی را نگمارده‌ایم بدترین بیماری‌های روحی در جامعه رواج می‌یابد. انواع بی‌ادبها، بد اخلاقی‌ها، سوءاستفاده‌های مالی و غیره رواج می‌یابد و اخلاق حسنه از بین می‌رود. متأسفانه در اثر فقدان تعریف صحیح از آدم‌ها و نیروی انسانی سینما می‌بینید که همه جور آدمی در این سینما وارد شده است، از بنگاه دار، دلال، معمار، بساز و بفروش، دامدار و هزار جور آدم دیگر آمده‌اند و ام گرفته‌اند و فیلم‌های بی‌هویت ساخته‌اند و آخر کار هم یا وام را نداده‌اند و فرار کرده‌اند و یا به کار خودشان برگشته‌اند و متأسفانه بسیاری هم هنوز هستند و برای سینمای ایران نسخه می‌پیچند و بیانیه صادر می‌کنند!!! که صلاحیت و شأن حضور در این سینما را ندارند، لذا باید ضوابط را در تعریف نیروی انسانی سینما مشخص کرد. اگر سینما از وجود آدم‌های ناباب، بد دل، فاسد و سوءاستفاده‌گر، پاک شد؛ جامعه سینمایی ما خواهد توانست که همچون نظام پزشکی، نظامی را برای خود طراحی کند والا فلا! □

می‌کنم باید زبان مشترکی پیدا کنیم. بگذارید حالا من سؤالی بکنم. آیا مثلاً از نظر شما که طرفدار فیلم عروس هستید این فیلم سرگرم کننده است؟

- بله.  
\* من می‌گویم که فیلم «عروس» بسیار هم پرمحتوا و خوب است.  
- بله، محتوا منافاتی با سرگرمی ندارد....

\* پس سرگرمی را در برابر چه چیزی قرار می‌دهید؟ اگر با محتوا منافات نداشته باشد که همان حرف من است. پس اشکالی ندارد که بگوئیم فیلم باید پیام، محتوا و هدف داشته باشد و سرگرم کننده هم باشد. همه مقصود من همین است.

- بگذارید، من هم از فرصت استفاده کنم و از حضرتعالی مثالی مشخص را ببرسم، که آیا فیلم «می‌خواهم زنده بمانم» محتوا دارد و سرگرم کننده هم هست؟

\* بله در مجموع فیلم مفیدی است. البته غیر از بخشهایی که استرس و شوک عصبی به بیننده وارد می‌کند و مضر است.  
- «کلاه قرمزی» چطور؟

وجه محتوایی فیلم کلاه قرمزی کمتر از وجه سرگرمی آنست اما همین مقدار کم، تأثیرگذار است. بسیارند افرادی که با دیدن فیلم گریه هم کرده‌اند. فیلمی که بتواند اشک مردم را در بیاورد یا لبخند بر لب انسان بنشانند، چیزی دارد که ارزشمند، انسانی و مفید است. فیلم‌های «چارلی چاپلین» را که همه دنیا سرگرم کننده می‌دانند، من فیلم‌هایی با محتوا و ارزشمند می‌دانم که حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد. به اعتقاد من سرگرمی به معنای منفی‌اش، یعنی سینمایی که چیزی برای گفتن ندارد. و معتقدم که چنین سینمایی اصلاً در عالم نباید وجود داشته باشد.

- و به عنوان آخرین سؤال بحث امروز درباره ممیزی سؤالی دیگر داشتم. آیا می‌شود از خود مردم به عنوان ممیز استفاده کرد. در جامعه‌ای که ۱۷ سال است تحت لوای قوانین و اخلاق اسلامی زندگی می‌کند آیا بهترین ممیزین خود مردم نیستند؟

\* احترام به عرف و جامعه اسلامی چنین ایجاب می‌کند که ما از نظرات و تشخیص مردم در این باره استفاده کنیم و پس از آن دست اندرکاران عاقل، متفکر و متعهد سینما بهترین ممیزین بالقوه سینما هستند. واقعیت اینست که ما هیچگاه سینما را جدی نگرفتیم و طبعاً آدم‌هایش را هم جدی نگرفتیم. به همین علت یک عده آدم کم‌قابلیت را گذاشتیم که مواظب سینما باشند.